

تحلیل نقادانه جهات «اعاده دادرسی» در قانون آیین دادرسی مدنی ایران با مطالعه تطبیقی در حقوق فرانسه

علی عباس حیاتی*

چکیده

اعاده دادرسی یکی از طرق فوق‌العاده شکایت از رأی است که به موجب آن خواهان نقض حکمی قطعی از دادگاه صادرکننده رأی علیه اوست. در صورت پذیرفته شدن درخواست، دعوا مجدداً بازمینی می‌شود. ماده ۴۲۶ قانون آیین دادرسی مدنی ایران جهات اعاده دادرسی را در هفت مورد احصا کرده است. تحلیل نقادانه جهات اعاده دادرسی به ما نشان می‌دهد که با توجه به مبنای ترسیم‌شده برای اعاده دادرسی لازم است که اولاً بندهای یک تا سه ماده مذکور حذف شود و ثانیاً دو جهت دیگر به آن افزوده شود. مورد نخست «اگر ثابت شود حکم قطعی بر مبنای شهادت یا شهادت‌نامه یا سوگند کذب صادر شده است» و مورد دوم «اگر نزد مراجع قضایی مربوط ثابت شود قاضی صادرکننده حکم قطعی مرتکب تخلفی شده است که در ناعادلانه بودن صدور آن حکم مؤثر بوده است».

کلیدواژه‌ها: اعاده دادرسی، جهات اعاده دادرسی، حکم، حکم قطعی، نقض حکم.

۱. مقدمه

نخستین قانونی که بعد از انقلاب مشروطیت و در سال ۱۳۲۹ ق در مورد آیین دادرسی مدنی به تصویب رسید، «لایحه قانونی اصول محاکمات حقوقی» بود. مواد ۵۲۴ تا ۵۴۱ این قانون به اعاده دادرسی اختصاص یافته بود. پس از آن، قانون آیین دادرسی مدنی در تاریخ ۱۳۱۸/۶/۲۵ به تصویب رسید و مواد ۵۹۱ تا ۶۱۰ این قانون به اعاده دادرسی اختصاص داشت. در نهایت، در سال ۱۳۷۹ قانون‌گذار قانون آیین دادرسی مدنی جدیدی را تصویب

* استادیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی، aliahayati@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۳/۰۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۵/۰۸

کرد و مواد ۴۲۶ آن را به اعاده دادرسی اختصاص داد. یکی از مهم‌ترین مباحث درباره اعاده دادرسی تعیین «جهات اعاده دادرسی» است. باتوجه به این که اعاده دادرسی یکی از طرق فوق‌العاده و عدولی شکایت از احکام است، بنابراین محکوم‌علیه فقط به استناد جهت یا جهات خاصی که در قانون احصا شده است، می‌تواند تقاضای اعاده دادرسی کند. در سه قانون مذکور باین که مقررات آیین دادرسی مدنی دچار تحولاتی شده است، مقررات اعاده دادرسی و به‌خصوص مقرراتی که به تعیین جهات اعاده دادرسی پرداخته است، تحول چندانی نداشته است. سؤالی که در این جا در پی پاسخ‌گویی به آن‌ایم این‌که آیا مقررات کنونی آیین دادرسی مدنی از حیث تعیین جهات اعاده دادرسی بی‌نقص است و قانون‌گذار با در نظر گرفتن مبانی اعاده دادرسی به درستی آن‌ها را بر شمرده است. به نظر می‌رسد که پاسخ سؤال منفی است و قانون‌گذار در تعیین جهات اعاده دادرسی دقت نظر کافی نداشته است و مطالعه دقیق مبانی اعاده دادرسی ما را به این نتیجه رهنمون می‌شود که ماده ۴۲۶ قانون آیین دادرسی مدنی که به تعیین جهات اعاده دادرسی پرداخته است، به بازنگری اساسی نیاز دارد و لازم است بعضی از جهات مذکور در آن حذف و جهات دیگری به آن افزوده شود.

مواد اعاده دادرسی در قانون ما با قانون قدیم آیین دادرسی مدنی فرانسه منطبق است. قانون جدید آیین دادرسی مدنی این کشور که در سال ۱۹۷۵ به تصویب رسیده در مبحث اعاده دادرسی در مقایسه با قانون قبل از آن دچار تحولات عمده‌ای شده است. مهم‌ترین این تغییرات در احصای جهات اعاده دادرسی روی داد. در قانون قدیم فرانسه قانون‌گذار ده جهت اعاده دادرسی را مشخص کرده بود که در قانون جدید به چهار مورد کاسته شد. علت چنین تغییری در واقع معنادار کردن علت اعاده دادرسی و متمایز کردن آن از سایر طرق شکایت از رأی از جمله تجدیدنظرخواهی و فرجام‌خواهی بوده است. به هر حال، به نظر می‌رسد که قانون‌گذار جدید مقررات آیین دادرسی را بسیار ساده‌تر کرده است. از این رو، به عدالت بر مبنای اعتبار امر قضاوت‌شده بها و مزیت بیش‌تری داده است. با وجود این، اعاده دادرسی هم‌چنان از طرق فوق‌العاده شکایت محسوب می‌شود و کاملاً مانع از اجرای رأی مورد تقاضای اعاده دادرسی نمی‌شود. پیچیدگی آیین دادرسی عموماً موجب طولانی شدن فرایند دادرسی می‌شود. بنابراین، بهتر است تشریفات دادرسی ساده باشد تا دعاوی هرچه زودتر مختومه شوند (D'ambra 1995: 1).

ماده ۴۲۶ قانون آیین دادرسی مدنی ایران در خصوص جهات اعاده دادرسی چنین مقرر داشته است:

نسبت به احکامی که قطعیت یافته ممکن است به جهات ذیل درخواست اعادهٔ دادرسی شود:

۱. موضوع حکم مورد ادعای خواهان نبوده باشد؛
۲. حکم به میزان بیش‌تر از خواستهٔ صادر شده باشد؛
۳. وجود تضاد در مفاد یک حکم که ناشی از استناد به اصول یا مواد متضاد باشد؛
۴. حکم صادره با حکم دیگری در خصوص همان دعوا و اصحاب آن، که قبلاً توسط همان دادگاه صادر شده است متضاد باشد، بدون آن‌که سبب قانونی موجب این مغایرت باشد؛
۵. طرف مقابل درخواست‌کنندهٔ اعادهٔ دادرسی حيله و تقلبی به‌کار برده که در حکم دادگاه مؤثر بوده است؛
۶. حکم دادگاه مستند به اسنادی بوده که پس از صدور حکم جعلی بودن آن‌ها ثابت شده باشد؛
۷. پس از صدور حکم، اسناد و مدارکی به‌دست آید که دلیل حقانیت درخواست‌کنندهٔ اعادهٔ دادرسی باشد و ثابت شود اسناد و مدارک یادشده در جریان دادرسی مکتوم بوده و در اختیار متقاضی نبوده است.

با بررسی اجمالی مادهٔ یادشده، می‌توان جهات اعادهٔ دادرسی را به دو دسته تقسیم کرد؛ یک دسته، جهاتی است که دلیل اصلی تحقق آن به اشتباه یا غفلت قاضی برمی‌گردد. دستهٔ دیگر، جهاتی است که زمان تحقق آن (شناخت محکوم‌علیه از وجود آن جهت) به بعد از قطعیت حکم صادره برمی‌گردد (حیاتی ۱۳۹۴: ۹). هریک از جهات مذکور، با مطالعهٔ تطبیقی با مواد مربوط در حقوق فرانسه، نقد و بررسی خواهد شد.

۲. صدور حکم خارج از موضوع مورد ادعا

اولین جهت از جهات اعادهٔ دادرسی که در بند یک مادهٔ ۴۲۶ قانون آیین دادرسی مدنی به آن اشاره شده، این است: «موضوع حکم، مورد ادعای خواهان نبوده باشد». بنابراین، چنان‌چه دادگاه در مورد موضوعی حکم صادر کند که مورد ادعای خواهان نبوده است، این حکم در صورتی که «قطعیت یافته» باشد، قابل اعادهٔ دادرسی است.

در صورتی که حکم قطعیت نیافته و قابل تجدیدنظر باشد، خواهان نمی‌تواند به استناد این‌که «موضوع حکم، مورد ادعای خواهان» نیست، به آن تقاضای تجدیدنظر کند.

جهت مذکور از جهاتی است که ناشی از اشتباه قاضی است. قاضی در مرحله اثبات موضوع دچار اشتباه شده است. مبنای بطلان تصمیم دادگاه ماده ۲ قانون آیین دادرسی مدنی است، این ماده مقرر می‌دارد: «هیچ دادگاهی نمی‌تواند به دعوی رسیدگی کند، مگر این‌که شخص یا اشخاص ذی‌نفع یا وکیل یا قائم‌مقام یا نماینده قانونی آنان رسیدگی به دعوا را برابر قانون درخواست نموده باشد». بنابراین، اگر در موضوعی که مورد ادعا نبوده است، حکمی صادر شود، چنان‌چه حکم مزبور قابل تجدیدنظر باشد، از طریق تجدیدنظر و در غیر این صورت از طریق اعاده دادرسی قابل نقض خواهد بود. تحقق این جهت اعاده دادرسی ناشی از این است که هر چند اصحاب دعوا عناصر امور موضوعی دعوا را به‌طور صحیح در اختیار دادگاه قرار داده‌اند، دادگاه به آن‌ها، جزئاً یا کلاً، توجه کافی نکرده است (شمس ۱۳۸۰: ۶۶۵-۶۶۶).

در قانون قدیم آیین دادرسی مدنی فرانسه ماده ۴۸۰ جهات اعاده دادرسی را در ۱۰ مورد احصا کرده بود. جهت سوم از جهات مذکور «صدور حکم در موضوعی که درخواست نشده» بوده است، اما در قانون جدید آیین دادرسی مدنی که قانون‌گذار قلمرو جهات اعاده دادرسی را محدود نموده است، جهت مذکور در زمره جهات اعاده دادرسی قلمداد نکرده است. هم‌چنان‌که گفته شد، حقوق‌دانان جهات اعاده دادرسی را معمولاً به دو دسته تقسیم می‌کنند؛ جهاتی که ناشی از اشتباه قاضی است و جهات دیگری که ناشی از تقصیر یا اشتباه اطراف دعواست. در قانون جدید فرانسه، فقط آن دسته از جهاتی موجب اعاده دادرسی شناخته شده که اولاً ناشی از اشتباه قاضی نبوده باشد و ثانیاً در زمان صدور رأی امکان اطلاع قاضی از وجود آن سبب نامقدور بوده باشد. بنابراین، قلمرو اعاده دادرسی از تجدیدنظر و فرجام‌خواهی کاملاً تفکیک شده است. به نظر می‌رسد که با توجه به تجربه قانون‌گذار فرانسه در آیین دادرسی مدنی بهتر است قانون‌گذار ما نیز این جهت از جهات اعاده دادرسی را حذف کند، زیرا محکوم‌علیه می‌تواند با توسل به طرق عادی شکایت از رأی، نظیر تجدیدنظرخواهی، به حکم ناعادلانه‌ای که علیه او صادر شده است، اعتراض کند.

۳. صدور حکم به بیش‌تر از خواسته

در بند ۲ ماده ۴۲۶ حکمی که «به میزان بیش‌تر از خواسته صادر شده باشد» از جهات اعاده دادرسی دانسته شده است. این جهت اعاده دادرسی در مواردی تحقق پیدا می‌کند که خواسته خواهان به صورت کلی باشد؛ مانند مطالبه وجه رایج ایران یا پول خارجی یا مطالبه گندم، برنج، سکه طلا.

تحقق این جهت اعادهٔ دادرسی نیز مانند مورد قبلی ناشی از بی‌توجهی دادگاه به عناصر موضوعی دعواست که توسط اصحاب دعوا در اختیار آن قرار گرفته است (شمس ۱۳۸۰: ۶۶۵-۶۶۶). محکوم‌علیه در قبال چنین حکمی، حتی در موعد مقرر، چنانچه رأی قابل تجدیدنظر باشد، می‌تواند به آن تقاضای تجدیدنظر کند.

در مادهٔ ۴۸۰ قانون قدیم آیین دادرسی مدنی فرانسه، جهت چهارم از جهات اعادهٔ دادرسی «صدور حکم به بیش‌تر از خواسته» تعیین شده بود. این جهت به لحاظ ماهیت به سبب سوم مادهٔ ۴۸۰ نزدیک است و به همین دلیل نویسندگان عموماً این دو جهت را با هم تحلیل کرده‌اند (Garsonnet 1925: 480). در قانون جدید آیین دادرسی مدنی فرانسه این جهت هم از جمله جهات اعادهٔ دادرسی دانسته نشده است. همان دلایلی که برای حذف جهت اول از جهات مذکور در مادهٔ ۴۲۶ قانون آیین دادرسی مدنی ایران ذکر شد، برای حذف این جهت از مادهٔ مذکور نیز صدق می‌کند. در واقع، قانون‌گذار جدید فرانسه خواسته است به جهات اعادهٔ دادرسی نوعی تجانس و هم‌گونی ببخشد و جهاتی که در عمل متضرر می‌تواند هنگام ابلاغ رأی از آن مطلع شود و از طرق عادی شکایت جهت نقض آن اقدام کند، از زمرهٔ جهات اعادهٔ دادرسی حذف کند (Dutheillet 1963: 188).

۴. تضاد در مفاد حکم

«وجود تضاد در مفاد یک حکم که ناشی از استناد به اصول یا به مواد متضاد باشد» در بند ۳ مادهٔ ۴۲۶ به مثابهٔ یکی دیگر از جهات اعادهٔ دادرسی پیش‌بینی شده است. علت پذیرش اعادهٔ دادرسی وجود تضاد در مفاد حکم دانسته شده است و علت این تضاد هم استناد قاضی به مواد یا اصول حقوقی متضاد است.

بعضی از حقوق‌دانان بر این نظرند که اصطلاح «مفاد» در مادهٔ ۴۲۶ را باید در دو مفهوم اعم و اخص آن تفسیر کرد. «مفاد» به معنای اخص یعنی آن بخش از حکم که موضوع مورد اختلاف طرفین به موجب آن فصل و اعلام می‌شود (کاتوزیان ۱۳۷۶: ۱۶۳). بنابراین، در صورتی که در این بخش از حکم تضاد باشد، این جهت اعادهٔ دادرسی تحقق می‌یابد، اما اصطلاح «مفاد» حکم در مواردی که به مفهوم اعم به کار می‌رود، همان «معنی» حکم است. یعنی آنچه بخش‌های مختلف حکم اعم از اسباب موجهه و مفاد به معنای اخص بر آن دلالت دارد. تضاد در مفاد حکم در این معنا زمانی محقق می‌شود که اسباب موجههٔ حکم و مفاد آن، به معنای اخص، در تضاد و اختلاف باشند.

در صورتی که تضاد در مفاد حکم در معنای اعم آن به کار برده شود، آن‌گاه باتوجه به ماده ۳۷۳ قانون آیین دادرسی مدنی یک حکم ممکن است هم‌زمان هم قابل فرجام‌خواهی و هم قابل اعاده دادرسی باشد. زیرا، ماده اخیر در مبحث فرجام‌خواهی مقرر کرده است. «چنان‌چه مفاد رأی صادره با یکی از مواد قانونی مطابقت داشته باشد، لکن اسباب توجیهی آن با ماده‌ای که دارای معنای دیگری است تطبیق شده، رأی یادشده نقض می‌شود». بعضی از حقوق‌دانان گفته‌اند:

باید پذیرفت که اختلاف بین مفاد حکم به مفهوم اخص از یک‌طرف و اسباب موجهه آن از طرف دیگر، علاوه بر این که از موارد نقض حکم در دیوان عالی کشور می‌باشد، از جهات اعاده دادرسی نیز محسوب است. در نتیجه، پرسشی که مطرح می‌شود این است که محکوم‌علیه چنین حکمی به چه ترتیب می‌تواند عندالاقضاء درخواست اعاده دادرسی و فرجام‌خواهی را با یکدیگر جمع نموده و یا از بین آن دو طریق شکایت مزبور یکی را انتخاب نماید (همان).

البته باتوجه به این که در قبال آرای محدودی فرجام‌خواهی ممکن است (مواد ۳۶۷، ۳۶۸، و ۳۶۹ قانون آیین دادرسی مدنی)، اما همه احکام قطعیت یافته را، در صورت وجود یکی از جهات اعاده دادرسی، می‌توان اعاده دادرسی کرد. بنابراین، در موارد بسیاری، حکم اصولاً قابل فرجام نیست تا موضوع انتخاب بین فرجام و اعاده دادرسی مطرح شود. با وجود این، در مواردی که حکم «قطعیت یافته‌ای» بین مفاد و اسباب موجهه آن اختلاف باشد، می‌تواند هم مورد فرجام‌خواهی و هم مورد درخواست اعاده دادرسی قرار گیرد. برای مثال، خواهان به خواسته سی میلیون ریال بابت اجاره‌بهای ملکی اقامه دعوا کرده است. دادگاه در اسباب موجهه حکم صادره رابطه استیجاری را احراز کرده است، اما در مفاد حکم آثار رهن را بر رابطه حقوقی طرفین مترتب کرده و خواهان را محکوم به بی‌حقی کرده است. این حکم، چنان‌چه در مهلت مقرر مورد درخواست تجدیدنظر قرار نگیرد، با انقضای مهلت تجدیدنظر طبق ماده ۳۶۷ قانون آیین دادرسی مدنی قابل فرجام و براساس ماده ۴۲۶ همین قانون قابل اعاده دادرسی است.

در این حالت، محکوم‌علیه حق انتخاب خواهد داشت، اما باید به این امر توجه نماید که فرجام‌خواهی درخواست اعاده دادرسی بعدی او را اگر رأی ابرام شود، علی‌القاعده، به علت انقضای مهلت اعاده دادرسی منتفی می‌نماید، در حالی که اگر درخواست اعاده دادرسی کند، رأی صادره نسبت به درخواست اعاده دادرسی، اگر علیه درخواست‌کننده

باشد، می‌تواند تحت شرایط مقرر در مادهٔ ۳۶۷ قانون آیین دادرسی مدنی به جهتی از جهات نقض مورد فرجام‌خواهی قرار گیرد. البته در صورتی که محکوم‌علیه هر دو طریق شکایت مزبور را، در مهلت مقرر، مطرح نماید، علی‌القاعده، نوبت به اجرای تبصرهٔ ذیل مادهٔ ۴۳۴ ق. ج خواهد رسید (شمس ۱۳۸۰: ۴۶۸-۴۶۹).

اما بعضی از حقوق‌دانان معتقدند: «هرگاه دلایل و مفاد حکم با یک‌دیگر سازگار نبوده و متضاد باشند، یعنی مفاد حکم با مدلول مستند مغایرت داشته باشد، مورد از موارد نقض حکم در دیوان عالی کشور است، نه اعادهٔ دادرسی» (کشاوری صدر ۱۳۵۱: ۱۷۱). بنابراین، به اعتقاد این دسته از حقوق‌دانان، کلمهٔ «مفاد» در بند ۳ مادهٔ ۴۲۶ باید در معنای اخص آن تفسیر کرد. در این صورت، اگر مواد متضاد در مفاد رأی و اسباب توجیهی آن باشد، از جهات فرجام‌خواهی است نه اعادهٔ دادرسی. به نظر می‌رسد، نظر اخیر درست‌تر باشد، زیرا موارد اعادهٔ دادرسی را بایستی تفسیر مضیق کرد و از تفسیری که قلمرو دعاوی قابل اعادهٔ دادرسی را گسترش می‌دهد، اجتناب کرد. خصوصاً در ما نحن فی‌ه، که علی‌القاعده، محکوم‌علیه می‌تواند به حکم مذکور هم تقاضای تجدیدنظر کند و هم تقاضای فرجام. در حالی که این دو طریق شکایت در طول هم‌دیگرند و وجود دو طریقهٔ شکایت در عرض هم برای نقض رأی ناعادلانه درست به نظر نمی‌رسد (حیاتی ۱۳۹۵: ۶۳۹-۶۴۰).

تحقق این جهت اعادهٔ دادرسی نیز از آن‌جا ناشی می‌شود که دادگاه، جزئاً یا کلاً، به عناصر امور موضوعی، که اصحاب دعوا به‌طور صحیح در اختیار دادگاه قرار داده‌اند، توجه بایسته نکرده است. به عبارت دیگر، دادگاه دچار نوعی اشتباه موضوعی شده است که در نهایت منجر به صدور رأیی شده است که در مفاد آن تضاد است (شمس ۱۳۸۰: ۴۶۹).

بند هفتم مادهٔ ۴۸۰ قانون قدیم آیین دادرسی مدنی فرانسه جهت مذکور را یکی از جهات ده‌گانهٔ اعادهٔ دادرسی تعیین کرده بود؛ یعنی «چنان‌چه در مفاد رأی تناقض وجود داشته باشد»^۲، حقوق‌دانان در تفسیر این جهت از جهات اعادهٔ دادرسی بر این نظر بودند که تناقض باید در مفاد حکم باشد، به نحوی که اجرای حکم را با مشکل مواجه کند و اگر در اسباب و جهات حکم تناقض باشد یا این که تناقض میان اسباب و جهات حکم از یک‌سوی و مفاد حکم از سوی دیگر باشد، مورد از مصادیق فرجام‌خواهی خواهد بود، نه اعادهٔ دادرسی (Glasson et al. 1929: 429).

این جهت از جهات اعادهٔ دادرسی به‌لحاظ ماهیت به جهات اول و دوم قانون آیین دادرسی مدنی شبیه است. در هریک از این جهات، نوعی غفلت و اهمال از جانب قاضی

دیده می‌شود. در قانون جدید آیین دادرسی مدنی فرانسه این جهت هم به‌مانند سایر جهاتی که ناشی از غفلت قاضی است، حذف شده است و بهتر است در قانون آیین دادرسی مدنی ایران نیز این جهت حذف شود.

۵. صدور احکام متضاد

جهت چهارم از جهات اعاده دادرسی که در ماده ۴۲۶ به آن اشاره شده است، بدین قرار است: «حکم صادره با حکم دیگری در خصوص همان دعوا و اصحاب آن، که قبلاً توسط همان دادگاه صادر شده است متضاد باشد بدون آن‌که سبب قانونی موجب این مغایرت باشد». قطعی بودن حکم شرطی است که در تمامی جهات اعاده دادرسی باید وجود داشته باشد و الا تقاضای اعاده دادرسی مسموع نخواهد بود. با وجود این اطلاق بند مذکور شامل موردی نیز می‌شود که حکم اول دادگاه هنوز قطعیت پیدا نکرده است. توضیح بیش‌تر آن‌که، از حکمی که به استناد جهت چهارم تقاضای اعاده دادرسی می‌شود، باتوجه به صدر ماده ۴۲۶، این حکم قطعاً باید «قطعیت» پیدا کرده باشد. اما، مطابق قانون جدید هیچ لزومی ندارد که حکمی که معارض این حکم تشخیص داده شده است، قطعیت پیدا کرده باشد. چون ممکن است هنوز مهلت وخواهی یا تجدیدنظر منقضی نشده باشد. بنابراین، به‌نظر می‌رسد که نگارش قانون قدیم آیین دادرسی مدنی درست‌تر بوده است و به‌علاوه قانون‌گذار قدیم به‌رغم این‌که در ماده ۵۹۱ به شرط قطعی بودن حکم مورد تقاضای اعاده دادرسی اشاره کرده بود، در ماده ۵۹۲ و در خصوص جهت چهارم، شرط تقاضای اعاده دادرسی را قطعی بودن هر دو حکم تعیین کرده بود.

تداخل فرجام‌خواهی و اعاده دادرسی در این جهت فرضی که با ایراد یکی از اصحاب دعوا در طول رسیدگی به دعوی دوم دادگاه از رسیدگی خودداری کرده و قرار رد دعوا را صادر می‌کند، موضوع بحث ما نیست، اما چنان‌چه به‌دلیل عدم ایراد اعتبار امر قضاوت شود یا غفلت دادگاه دعوی دوم هم مورد رسیدگی قرار گیرد، چنان‌چه دعوی اخیر به صدور حکم غیرقطعی منجر شود، محکوم‌علیه می‌تواند در مهلت قانونی وخواهی (عندالاقضاء) یا تجدیدنظرخواهی کند. در این صورت، دادگاه رسیدگی‌کننده به شکایت رأی دوم را نقض خواهد کرد، اما اگر در مهلت قانونی تقاضای شکایت نشود و رأی قطعی شود، آن‌گاه مواجه خواهیم بود با دو رأی قطعی معارض، که هرکدام از آن دو رأی مطابق ماده ۱ قانون اجرای احکام مدنی اجرائدنی خواهد بود. قانون‌گذار برای حل این معضل دو طریقه

متفاوت شکایت پیش‌بینی کرده است؛ طریقهٔ اول تقاضای فرجام‌خواهی به‌منظور نقض رأی معارض است. مادهٔ ۳۷۶ قانون آیین دادرسی مدنی مقرر می‌دارد:

چنان‌چه در موضوع یک دعوا آرای مغایری صادر شده باشد، بدون این‌که طرفین یا صورت اختلاف تغییر نماید و یا به‌سبب تجدیدنظر یا اعادهٔ دادرسی رأی دادگاه نقض شود، رأی مؤخر بی‌اعتبار بوده و به‌درخواست ذی‌نفع بی‌اعتباری آن اعلام می‌شود. هم‌چنین رأی اول در صورت مخالفت با قانون نقض خواهد شد، اعم از این‌که آرای یادشده از یک دادگاه و یا دادگاه‌های متعدد صادر شده باشند.

طریقهٔ دوم، تقاضای اعادهٔ دادرسی برای نقض حکم دوم است که خواهان اعادهٔ دادرسی، به استناد بند چهارم مادهٔ ۲۲۶، از دادگاه صادرکنندهٔ حکم دوم تقاضای نقض آن رأی را می‌کند.

مادهٔ ۴۳۹ قانون آیین دادرسی مدنی مقرر کرده است: «اگر جهت اعادهٔ دادرسی مغایرت دو حکم باشد، دادگاه پس از قبول اعادهٔ دادرسی حکم دوم را نقض و حکم اول به قدرت خود باقی خواهد بود». پرسشی که این‌جا مطرح می‌شود این‌که محکوم‌علیه برای نقض حکم معارض تحت چه شرایطی می‌تواند به فرجام‌خواهی و تحت چه شرایطی می‌تواند به اعادهٔ دادرسی روی آورد.

اول، مطابق مواد ۳۹۹ و ۴۲۸ قانون آیین دادرسی مدنی، در صورتی‌که فرجام‌خواهی یا اعادهٔ دادرسی به‌سبب مغایر بودن دو حکم باشد، ابتدای مهلت فرجام‌خواهی یا اعادهٔ دادرسی از تاریخ ابلاغ هر یک از دو حکم خواهد بود. بنابراین، در همان زمانی‌که حکم از این جهت قابل اعادهٔ دادرسی است، قابل فرجام‌خواهی است. دوم، مرجع تقاضای فرجام‌خواهی به‌طور کلی و در خصوص مادهٔ ۳۷۶ قانون آیین دادرسی مدنی دیوان عالی کشور است، اما مرجع تقاضای اعادهٔ دادرسی دادگاه صادرکنندهٔ حکم است. سوم، رأیی که می‌تواند مورد تقاضای فرجام‌خواهی قرار گیرد، اعم از این‌که حکم باشد یا قرار باید شرایط مقرر در مواد ۳۶۷ و ۳۶۸ قانون آیین دادرسی مدنی را داشته باشد، اما اعادهٔ دادرسی به قرارها امکان‌پذیر نیست و برای احکام، جز قطعیت آن، از لحاظ نساب خواسته یا موارد دیگر شرطی مقرر نشده است. بنابراین، از هر حکمی که قطعیت یافته است، می‌توان تقاضای اعادهٔ دادرسی کرد، اما در هر دو شیوه اعتراض لازم است تا رأی دوم از لحاظ موضوع، اصحاب دعوا و سبب با رأی اول یک‌سان باشد. چهارم، مطابق مادهٔ ۳۷۶ قانون آیین دادرسی مدنی تفاوتی ندارد که آرای مغایر از دادگاه واحد صادر شده باشد یا این‌که از

دادگاه‌های مختلف. اما مطابق بند ۴ ماده ۴۲۶ شرط تحقق این جهت اعاده دادرسی آن است که هر دو حکم معارض از یک دادگاه صادر شده باشد. پنجم، باتوجه به نکات یادشده می‌توان گفت که رابطه بند ۴ ماده ۳۷۱ و ماده ۳۷۶ با بند ۴ ماده ۴۲۶ و ماده ۴۳۹ عموم و خصوص من وجه است؛ یعنی فقط در صورتی که دو حکم مغایر صادره از دادگاه واحد باشند و حکم مورد اعتراض شرایط مقرر در بند الف ماده ۳۳۷ یا بند الف ماده ۳۳۸ را دارا باشد، از تاریخ ابلاغ آخرین حکم هم قابل فرجام‌خواهی خواهد بود و هم قابل اعاده دادرسی. بنابراین، معترض می‌تواند طریقه اعاده دادرسی یا طریقه فرجام‌خواهی را انتخاب کند. در عمل چنانچه به هریک از طرق فوق متوسل شود، مهلت تقاضای شکایت از طریق دیگر منقضی می‌شود و این یکی دیگر از اشکالات قانون آیین دادرسی مدنی است و بهتر است قانون‌گذار حکم ماده را به گونه‌ای مقرر کند که در صدور آرای متضاد، معترض بتواند فقط از یکی از طرق شکایت استفاده کند که طریقه فرجام‌خواهی مقبول‌تر است.

تحقق این جهت اعاده دادرسی از آنجا ناشی می‌شود که خواننده دعوی که به صدور حکم مورد درخواست اعاده دادرسی منجر شده است، به آن ایراد امر قضاوت‌شده نکرده است. عدم ایراد امر قضاوت‌شده توسط خواننده مزبور معمولاً به علت عدم آگاهی و اطلاع او از حکم قبلی است. دادگاه نیز معمولاً از حکمی بی‌اطلاع است که قبلاً در قبال دعوی مطرح شده صادر شده است. حکم دوم که مغایر حکم اول است و به موجب ماده ۴۳۹ قانون آیین دادرسی مدنی باید نقض شود، ممکن است دادگاه در صدور آن دچار اشتباه موضوعی یا حکمی شده باشد.

در ماده ۴۸۰ قانون قدیم آیین دادرسی مدنی فرانسه، قانون‌گذار در بند پنجم صدور آرای متضاد از دادگاه واحد میان همان اصحاب دعوا در همان موضوع و به همان سبب از جمله جهات اعاده دادرسی تعیین کرده بود. در قانون جدید آیین دادرسی مدنی این جهت از جهات اعاده دادرسی مورد تصریح قانون‌گذار قرار نگرفته است و صدور احکام متضاد، چه از دادگاه واحد باشد و چه از دادگاه‌های متفاوت، فقط قابل فرجام‌خواهی است (ماده ۶۱۷ و ۶۱۸ قانون جدید آیین دادرسی مدنی فرانسه).

در باره نتیجه بحث چهار جهت احصاشده در بندهای ۱ تا ۴ ماده ۴۲۶ می‌توان گفت که باتوجه به تجربه قانون‌گذار فرانسه برای برقراری تجانس میان جهات اعاده دادرسی و باتوجه به این که اعاده دادرسی به اعتبار احکام لطمه می‌زند و تا حد امکان باید قلمرو آن را محدود کرد و باتوجه به این که جهات مذکور از جهاتی‌اند که سبب آن اشتباه قاضی بوده و در زمان ابلاغ رأی زیان‌دیده می‌تواند به وجود آن پی ببرد، می‌توان چهار جهت مذکور را از

زمرهٔ جهات اعادهٔ دادرسی حذف کرد. حذف آن به حقوق زیان‌دیده خللی وارد نمی‌کند، زیرا از سایر طرق شکایت مثل تجدیدنظر و فرجام برای شکایت از رأی ناعادلانه بهره‌گرفت (حیاتی ۱۳۹۴: ۹۴-۹۵).

۶. حيله و تقلب

بند ۵ مادهٔ ۴۲۶ قانون آیین دادرسی مدنی یکی دیگر از جهات اعادهٔ دادرسی را بدین قرار بیان کرده است: «طرف مقابل درخواست‌کنندهٔ اعادهٔ دادرسی حيله و تقلبی به‌کار برده که در حکم دادگاه مؤثر بوده است».

آیا معرفی گواه و شهادت کذب آن‌ها و همچنین سوگند دروغ می‌تواند از مصادیق حيله و تقلب باشد؟ در قانون آیین دادرسی مدنی فرانسه، در مادهٔ ۵۹۵ بند یک، حيله و تقلب را به‌منزلهٔ یکی از جهات اعادهٔ دادرسی بیان کرده است و در بند ۴ همان ماده، شهادت کذب و سوگند دروغ جداگانه از دیگر جهات اعادهٔ دادرسی دانسته شده است.^۴ بنابراین، در حقوق فرانسه، شهادت دروغ و سوگند کذب از مصادیق حيله و تقلب دانسته نشده است.

اما، در حقوق ما با توجه به این که قانون‌گذار حيله و تقلب را در صورتی که از طرف مقابل انجام شده باشد از جهات اعادهٔ دادرسی دانسته و شهادت کذب، جداگانه، از جهات اعادهٔ دادرسی اعلام نشده، می‌توان گفت که شهادت کذب در صورتی که بر اثر تبانی با یکی از اصحاب دعوا باشد، از مصادیق حيله و تقلب دانسته می‌شود (شمس ۱۳۸۰: ۴۷۲). در مورد سوگند کذب اختلاف نظر بیشتر است؛ بعضی از حقوق‌دانان گفته‌اند که سوگند کذب «مثل سایر اظهارات دروغ اصحاب دعوی است و مشمول عنوان حيله و تقلب، که از موارد اعادهٔ دادرسی است، نمی‌باشد» (متین‌دفتری ۱۳۴۲: ۵۲۴). در پاسخ گفته شده است:

موضوع سوگند با سایر اظهارات اصحاب دعوا تفاوت بنیادین دارد. موضوع سوگند با توجه به این که مقید و متکی به سوگند است، به حکم قانون، دادگاه را مکلف می‌نماید که آن را مطابق واقع دانسته و براساس آن حکم صادر نماید (مواد ۲۷۴-۲۷۴ ق.ج). در حالی که سایر اظهارات اصحاب دعوا، چنان‌چه ادعا محسوب شود، در صورتی می‌تواند مورد استناد دادگاه در حکم صادره قرار گیرد که متکی به دلیل باشد. بنابراین، باید پذیرفت که سوگند دروغ از سایر اظهارات کذب اصحاب دعوا کاملاً متمایز بوده و در نتیجه، چنان‌چه اثبات شود، از این نظر، مشمول عنوان حيله و تقلب قرار می‌گیرد (شمس ۱۳۸۰: ۴۷۳).

به نظر می‌رسد مادامی که قانون اصلاح نشده است، این نظر که نقص قانون را برطرف می‌کند، پذیرفتنی‌تر است.

بند ۵ ماده ۴۲۶ قانون آیین دادرسی مدنی در مقایسه با بند ۱ ماده ۵۹۵ قانون جدید آیین دادرسی مدنی فرانسه نواقصی دارد؛ از جمله این که در بند ۵ ماده ۴۲۶ قانون گذار می‌بایست تصریح می‌کرد که بعد از صدور رأی باید حيله و تقلب طرف مقابل درخواست‌کننده اعاده دادرسی کشف شود. بنابراین، بهتر بود که بند ۵ بدین صورت نوشته می‌شد: «بعد از صدور رأی معلوم گردد طرف مقابل درخواست‌کننده اعاده دادرسی حيله و تقلبی به کار برده که در حکم دادگاه مؤثر بوده است».

از آنجایی که اعاده دادرسی یکی از طرق فوق‌العاده شکایت به احکام است و تا حد امکان بایستی قلمرو اعمال آن را محدود کرد و به نفع استحکام آرا و استقرار حقوق مردم از توسل بی‌مورد به این شیوه شکایت پرهیز کرد، باتوجه به تجربه قانون‌گذار فرانسه، می‌توان قید زیر را به انتهای ماده ۴۲۶ افزود:

در همه موارد تقاضای اعاده دادرسی مسموع نیست، مگر این که بدون وجود تقصیر از جانب متقاضی وی نتوانسته باشد جهتی را که اکنون برای اعاده دادرسی مطرح می‌کند، قبل از این که رأی از اعتبار امر قضاوت‌شده برخوردار شود آن را تشخیص دهد (حیاتی ۱۳۹۳: ۲۲۹-۲۳۳).

۷. اثبات جعلیت مستند حکم

بند ۶ ماده ۴۲۶ جهت دیگر اعاده دادرسی را چنین بیان می‌کند: «حکم دادگاه مستند به اسنادی بوده که پس از صدور حکم، جعلی بودن آن‌ها ثابت شده باشد». بند ۶ ماده ۵۹۲ قانون قدیم آیین دادرسی مدنی به همین جهت اشاره کرده بود. البته در قانون قدیم قید «که پس از صدور حکم» نوشته نشده بود. درباره این تغییر، ضمن شرح شرایط تحقق این جهت اعاده دادرسی، توضیح بیش‌تری داده می‌شود.

برای تحقق جهت مذکور، هم‌چنان که در بند ۶ ماده ۴۲۶ مذکور است، باید حکم دادگاه به استناد سند صادر شده باشد. هم‌چنین سند مجعول باید مستند حکم دادگاه قرار گرفته باشد. در نهایت، بایستی بعد از صدور حکم مورد درخواست اعاده دادرسی، جعلیت سند مستند حکم به‌موجب حکم نهایی در مرجع صالح به اثبات رسیده باشد. مطابق ماده ۱۲۸۴ قانون مدنی «سند عبارت از هر نوشته که در مقام دعوی یا دفاع قابل استناد باشد»، سند هم

ممکن است رسمی یا عادی باشد (مادهٔ ۱۲۸۶ قانون مدنی). در تمام مواردی که حکم دادگاه مستند به سند باشد، خواه رسمی و خواه عادی، این شرط حاصل است. در تعریف سند، گفته شده است: «هر نوشته‌ای که در مقام دعوی یا دفاع قابل استناد باشد»؛ برطبق این تعریف، دلیلی سند محسوب می‌شود که دو شرط داشته باشد؛ ۱. نوشته باشد؛ ۲. در مقام دعوا یا دفاع قابل استناد باشد.

تمام دلایلی که مکتوب نشده باشد از تعریف خارج می‌شود، ولی برخلاف آن نمی‌توان گفت هر نوشته‌ای سند است، زیرا معمولاً سند نوشته‌ای است که برای اثبات یکی از اعمال حقوقی تنظیم می‌شود:

اعلامی هم که اخبار و توجیه‌بخش اصلی و تصرفی است و به امور انشایی ارتباط مستقیم دارد (مانند اقرار به معامله و وجود دین) جزء سند محسوب می‌شود و از همان اعتبار و قدرت اثباتی برخوردار است. به بیان دیگر، هر نوشته برای تصرف یا اعلام ویژه‌ای تنظیم می‌شود که مقصود اصلی و موضوع آن است. ولی احتمال دارد در آن اعلام‌های دیگری دیده شود که با موضوع اصلی ارتباط مستقیم دارد. این اعلام‌های فرعی و ناظر به جهات و مبانی نیز تاجایی که به موضوع اصلی مرتبط است، جزء سند محسوب می‌شود. از این معمول نباید چنین نتیجه گرفت که اسناد حاوی وقایع مادی و حقوقی (مانند اسناد سجلی تولد و وفات) در زمرهٔ اسناد نیست (کاتوزیان ۱۳۸۰: ۲۷۶-۲۷۷).

مطابق مادهٔ ۱۲۸۵ قانون مدنی «شهادت‌نامه سند محسوب نمی‌شود و فقط اعتبار شهادت را خواهد داشت». در تعریف شهادت‌نامه، گفته شده است: «شهادت‌نامه بیان کتبی اطلاع اشخاصی است که در وقوع عمل حقوقی یا واقعهٔ مورد استناد دخالت نداشته‌اند» (کاتوزیان ۱۳۷۷: ۷۸۳). بر این مبنا، به نظر می‌رسد که شهادت‌نامه هم‌چنان در ماده سند محسوب نمی‌شود. بنابراین، اگر رأی دادگاه مستند به شهادت‌نامه باشد، این جهت اعادهٔ دادرسی تحقق نمی‌یابد.

بعضی از حقوق‌دانان نظری مخالف آن‌چه گفته شد ابراز کرده‌اند. این دسته از حقوق‌دانان می‌گویند که مادهٔ ۱۲۸۵ قانون مدنی به روشنی در مقام بیان «اعتبار» شهادت‌نامه بوده است و برخلاف آن‌چه گفته شده است، به هیچ وجه صریح در «اخراج نوشته» مزبور از «زمرهٔ اسناد» نیست. بنابراین، شهادت‌نامه سند به مفهوم مقرر در مادهٔ ۱۲۸۴ قانون مدنی است که «فقط اعتبار شهادت را خواهد داشت». در نتیجه، چنان‌چه حکم دادگاه مستند به شهادت‌نامه باشد، این شرط حاصل است (شمس ۱۳۸۰: ۴۷۵).

بند ۳ ماده ۵۹۵ قانون آیین دادرسی مدنی فرانسه یکی دیگر از جهات اعاده دادرسی را این‌گونه بیان کرده است: «اگر رأی مبتنی بر اسناد و مدارکی بوده باشد که بعد از رأی مجعول بودن این اسناد به موجب تصمیم قضایی ثابت شده باشد.»^۵ در قانون جدید وجود یک تصمیم قضایی که مجعول بودن اسناد مستند حکم را بیان کرده باشد، برای تحقق این جهت اعاده دادرسی ضروری دانسته شده است.

از مقایسه قانون آیین دادرسی مدنی ایران با قانون جدید آیین دادرسی مدنی فرانسه مشخص است که بند ۶ ماده ۴۲۶ تاحد زیادی منطبق است با بند ۳ ماده ۵۹۵ قانون آیین دادرسی مدنی فرانسه. در بند ۶ ماده ۴۲۶ قانون‌گذار تصریح کرده است که در صورتی می‌توان به استناد این جهت تقاضای اعاده دادرسی کرد که مجعول بودن اسناد بعد از صدور حکم به اثبات برسد. اطلاق این بند شامل موردی هم می‌شود که جعلیت سند بعد از صدور حکم و قبل از قطعیت آن صورت گرفته باشد، درحالی‌که بایستی زمانی به استناد این جهت اعاده دادرسی ممکن باشد که متقاضی از طرق عادی شکایت نتواند نقض حکمی را بخواهد که علیه او صادر شده است. به‌رغم این‌که اضافه کردن قید «که پس از صدور حکم» به بند ۶ ماده ۴۲۶ در مقایسه با قانون قدیم تاحدی درست‌تر به نظر می‌رسد، بازهم ناقص است و قانون‌گذار می‌بایست از عبارت «که پس از قطعی شدن حکم صادره» استفاده می‌کرد. باوجوداین، بهتر بود که قاعده‌ای کلی در انتهای ماده ۴۲۶ ذکر می‌شد و به همه جهات اعاده دادرسی تسری داده می‌شد.

نقص دیگری که بند ۶ ماده ۴۲۶ در بر دارد این‌که نوع اثبات مجعول بودن سند مستند حکم دادگاه مشخص نشده است. البته تازمانی‌که این نقص برطرف نشده است، رویه قضایی بایستی موارد امکان‌توسل به این جهت اعاده دادرسی را به اقرار خواننده اعاده دادرسی و صدور رأی قضایی مبنی بر مجعول بودن اسناد مستند حکم دادگاه محدود کند.

۸. اثبات اصالت سند

یکی دیگر از جهات اعاده دادرسی که در ماده ۴۲۶ پیش‌بینی نشده است، بلکه قانون‌گذار در ماده ۲۲۷ قانون آیین دادرسی مدنی به آن پرداخته است، «اثبات اصالت سندی است که مستند ادعای یکی از اصحاب دعوا قرار گرفته، اما با ادعای جعل طرف او روبه‌رو شده و به‌علت اثبات جعلیت آن سند، استنادکننده به آن محکوم گردیده است.» ماده ۲۲۷ مقرر می‌دارد:

چنانچه مدعی جعلیت سند در دعوای حقوقی شخص معینی را به جعل سند مورد استناد متهم کند، دادگاه به هر دو ادعا یکجا رسیدگی می‌نماید. در صورتی که دعوای حقوقی در جریان رسیدگی باشد، رأی قطعی کیفری نسبت به اصالت یا جعلیت سند برای دادگاه متبع خواهد بود. اگر اصالت یا جعلیت سند به موجب رأی قطعی کیفری ثابت شده و سند یادشده مستند دادگاه در امر حقوقی باشد، رأی کیفری برابر مقررات مربوط به اعادهٔ دادرسی قابل استفاده می‌باشد. هرگاه در ضمن رسیدگی دادگاه از طرح ادعای جعل مرتبط به دعوای حقوقی در دادگاه دیگری مطلع شود، موضوع به اطلاع رئیس حوزهٔ قضایی می‌رسد تا با توجه به سبق ارجاع برای رسیدگی توأم اتخاذ تصمیم نماید.

۹. به دست آمدن اسناد و مدارک

بند ۷ مادهٔ ۴۲۶ آخرین جهت از جهات اعادهٔ دادرسی را این گونه بیان می‌کند: «پس از صدور، اسناد و مدارکی به دست آید که دلیل حقانیت درخواست کنندهٔ اعادهٔ دادرسی باشد و ثابت شود اسناد و مدارک یادشده در جریان دادرسی مکتوم بوده و در اختیار متقاضی نبوده است». بند هفتم مادهٔ ۵۹۲ *قانون قدیم آیین دادرسی مدنی* همین را به منزلهٔ یکی از جهات اعادهٔ دادرسی پیش‌بینی کرده بود.^۶ البته، قانون جدید با قدیم تفاوت‌هایی دارد و از مقایسهٔ آن دو به این نتیجه می‌رسیم که قانون‌گذار جدید در صدد توسعهٔ قلمرو موضوعی این جهت اعادهٔ دادرسی بوده است. بند ۲ مادهٔ ۵۹۲ *قانون جدید آیین دادرسی مدنی فرانسه* یکی دیگر از جهات اعادهٔ دادرسی را بدین صورت بیان کرده است: «اگر بعد از صدور رأی مدارک قاطعی، که به وسیلهٔ طرف دیگر مکتوم گردیده، به دست آید»،^۷ برای این که این جهت اعادهٔ دادرسی محقق شود، لازم است که مدارک مذکور توسط طرف مقابل مکتوم شده باشد. بنابراین، کتمان این مدارک از سوی شخص ثالث نمی‌تواند موجبی برای تحقق این جهت اعادهٔ دادرسی باشد. علاوه بر آن، اسناد و مدارک مکتوم باید بعد از این که رأی مورد درخواست اعادهٔ دادرسی از اعتبار امر مختوم برخوردار شد، به دست آید (قسمت اخیر مادهٔ ۵۹۵).

از مقایسهٔ بند ۷ مادهٔ ۴۲۶ *قانون آیین دادرسی مدنی ایران* با بند ۲ مادهٔ ۵۹۵ *قانون آیین دادرسی مدنی فرانسه* چنین معلوم است که این دو قانون در این جهت از جهات اعادهٔ دادرسی با هم متفاوت‌اند. مطابق بند ۲ مادهٔ ۵۹۵ شرط تحقق این جهت اعادهٔ دادرسی این است که عمل کتمان مدارک توسط طرف مقابل اعادهٔ دادرسی انجام گیرد. در حالی که در بند

۷ ماده ۴۲۶ قانون‌گذار چنین قیدی را بیان نکرده است و عمل کتمان اسناد و مدارک ممکن است از سوی طرف مقابل یا شخص ثالث انجام گیرد. درحالی‌که اگر به مبنای اعاده دادرسی رجوع کنیم، می‌بینیم که یکی از دلایل پذیرش اعاده دادرسی در واقع جبران عمل ناشایست محکوم‌له حکم مورد درخواست اعاده دادرسی است که با سوءنیت اسنادی را کتمان کرده است که می‌توانست دلیل محکومیت او باشد (Heron 1991: 574). بنابراین، اگر شرط کتمان‌شدن مدارک توسط طرف مقابل در این بند قید می‌شد، شایسته‌تر بود. نقص دیگری که بند هفتم از ماده ۴۲۶ با آن مواجه است این‌که مطابق این بند بعد از صدور حکم قابل اعتراض هم اگر این اسناد به دست آید، تقاضای اعاده دادرسی به استناد این جهت امکان‌پذیر است. درحالی‌که اعاده دادرسی باید به مواردی اختصاص یابد که شکایت از طرق عادی ممکن نباشد.

۱۰. اثبات کذب شهادت شهود و سوگند

در ماده ۴۲۶، گواه و شهادت کذب و هم‌چنین سوگند دروغ مستقلاً، به‌منزله یکی از جهات اعاده دادرسی، به‌صراحت معرفی نشده است. درحالی‌که در بند ۴ ماده ۵۹۵ قانون آیین دادرسی مدنی فرانسه اثبات کاذب بودن شهادت‌نامه، شهادت شهود و سوگند مستقلاً از جهات اعاده دادرسی محسوب شده است. البته، این جهت اعاده دادرسی در قانون قدیم آیین دادرسی مدنی فرانسه نوشته نشده بود و اولین بار در بند ۴ ماده ۵۹۵ بدین صورت شرح داده شد: «اگر رأی دادگاه مبتنی بر شهادت‌نامه، شهادت شهود یا سوگند بوده که بعداً به‌موجب تصمیم قضایی کذب آن‌ها ثابت شود». تصریح به این جهت اعاده دادرسی در قانون جدید آیین دادرسی مدنی فرانسه نشان می‌دهد که قانون‌گذار خواسته است با توسعه موارد اعاده دادرسی عدالت را بر اعتبار امر قضاوت‌شده برتری دهد (D'ambra 1995: 12).

در حقوق ما با توجه به این‌که قانون‌گذار حيله و تقلب را، در صورتی‌که از سوی طرف مقابل انجام شده باشد، از جهات اعاده دادرسی دانسته و شهادت کذب جداگانه از جهات اعاده دادرسی اعلام نشده، می‌توان پذیرفت که شهادت کذب در صورتی‌که بر اثر تبانی با یکی از اصحاب دعوا باشد، از مصادیق حيله و تقلب دانسته می‌شود، اما بعضی از حقوق‌دانان چنین نظر داده‌اند که سوگند کذب مثل سایر اظهارات دروغ اصحاب دعواست و مشمول عنوان حيله و تقلب نیست که از موارد اعاده دادرسی است (متین‌دفتری ۱۳۴۲: ۵۲۴؛ امامی ۱۳۷۴: ۲۲۹). در پاسخ، گفته شده است:

موضوع سوگند با سایر اظهارات اصحاب دعوا تفاوت بنیادین دارد. موضوع سوگند باتوجه به این که مقید و متکی به سوگند است، به حکم قانون، دادگاه را مکلف می کند که آن را مطابق واقع دانسته و براساس آن حکم صادر نماید، درحالی که سایر اظهارات اصحاب دعوا چنانچه ادعا محسوب شود، در صورتی می تواند مورداستناد دادگاه قرار گیرد که متکی به دلیل باشد. بنابراین، باید پذیرفت که سوگند دروغ از سایر اظهارات کذب اصحاب دعوا کاملاً متمایز بوده و در نتیجه، چنانچه اثبات شود، از این نظر، مشمول عنوان حيله و تقلب قرار می گیرد (شمس ۱۳۸۰: ۴۷۳).

از نظر اصولی، به نظر می رسد تازمانی که دلیل قاطعی مبنی بر شمول حيله و تقلب بر موارد شهادت کذب و یا سوگند کذب در دست نباشد، از طریق تفسیر موسع بند ۶ مادهٔ ۴۲۶ نایستی قلمرو جهات اعادهٔ دادرسی را گسترش داد، زیرا اعادهٔ دادرسی استثنائی بر اصل قطعیت احکام است و استثنا را باید در موارد مصرح در قانون اعمال کرد. تشخیص این که آیا شهادت دروغ و یا سوگند دروغ از مصادیق حيله و یا تقلب است یا خیر امری موضوعی است و احراز امور موضوعی هر دعوا با قاضی است که رسیدگی ماهوی می کند.

۱۱. محکومیت قاضی صادرکنندهٔ رأی قطعی به دلیل تخلف

ممکن است در دعوایی رأی قطعی صادر شود و درعین حال، محکوم علیه نتواند به استناد یکی از جهات مذکور در مادهٔ ۴۲۶ تقاضای اعادهٔ دادرسی کند، ولی قاضی پرونده مرتکب تخلفی شده است که می تواند علیه او در دادگاه و مراجع انتظامی مربوط شکایت کند. چنانچه وی بتواند تخلف قاضی را، که در صدور رأی مؤثر بوده است، اثبات کند، مشخص می شود که رأی ناعادلانه صادر شده است و علیه شاکی قطعیت پیدا کرده است. قانون گذار این مورد را به منزلهٔ یکی از جهات اعادهٔ دادرسی احصا نکرده است، درحالی که شایسته است به منزلهٔ یکی از جهات اعادهٔ دادرسی به بندهای مادهٔ ۴۲۶ افزوده شود.

۱۲. نتیجه گیری

بررسی سیر تحولات قواعد مربوط به اعادهٔ دادرسی در حقوق فرانسه نشان می دهد که در این نظام حقوقی در ابتدا جهات اعادهٔ دادرسی در حدود بیست مورد بوده است و بعداً به ده مورد کاهش یافته و در نهایت در قانون اخیر به چهار مورد رسیده است. حقوق دانان فرانسه علت اصلی تحول در مقررات دربارهٔ اعادهٔ دادرسی در اصلاحات اخیر را در برقراری

تجانس میان جهات اعاده دادرسی می‌دانند. از میان جهات مذکور در قانون جدید آیین دادرسی مدنی فرانسه می‌شود این قدر مشترک را یافت که در همه این جهات محکوم‌له نوعی سوءنیت برای تحصیل رأی ناعادلانه داشته است. به عبارتی، می‌توان گفت که در تحصیل رأی ناعادلانه نوعی رفتار خلاف اخلاق از سوی محکوم‌له انجام گرفته است که در نتیجه آن رأی ناعادلانه به نفع او و به ضرر محکوم‌علیه صادر شده است. نگاهی اجمالی به ماده ۹۵۹ قانون آیین دادرسی مدنی فرانسه مؤید همین است:

جهت اول، حيله و تقلب محکوم‌له؛

جهت دوم، کتمان سند توسط محکوم‌له؛

جهت سوم، اثبات جعلیت اسناد مستند رأی؛

جهت چهارم، اثبات کذب شهادت‌نامه، شهادت شهود، و سوگند.

بنابراین، شاید دور از واقعیت نباشد اگر بگوییم در آیین دادرسی مدنی فرانسه، بعد از پشت‌سرگذاشتن تحولاتی، در حال حاضر در زمینه آیین دادرسی یک مبنا دارد و مبنای پذیرش اعاده دادرسی فقط حفظ یا حمایت از حقوق محکوم‌علیه نیست، بلکه مقابله با رفتار خلاف اخلاق محکوم‌علیه هم هدف است و گرنه توجیهی ندارد که اگر رأی در نتیجه اشتباهات قاضی صادر شده باشد (جهت محذوفه در قانون جدید آیین دادرسی مدنی فرانسه) از جهات اعاده دادرسی دانسته نشود.

در حال حاضر، نمی‌توان در مورد قانون آیین دادرسی مدنی ایران در خصوص اعاده دادرسی به چنین نتیجه‌ای رسید، زیرا در میان جهات اعاده دادرسی قدر مشترک یا تجانسی مشاهده نمی‌شود. در مورد جهات اعاده دادرسی احصاشده در ماده ۴۲۶ قانون آیین دادرسی مدنی می‌توان گفت که نخست، مبنای مشترکی در میان این جهات نیست. دوم، بعضی از این جهات در زمان ابلاغ رأی شناسایی‌شدنی‌اند و از طرق عادی شکایت می‌توان نقض آن را خواست و علاوه بر این، این جهات از آن‌جا ناشی می‌شوند که قاضی در صدور رأی دچار اشتباه شده است. بنابراین، مانند آنچه در حقوق فرانسه تجربه شده است، پیش‌نهاد می‌شود که جهات یک تا سوم از زمره جهات اعاده دادرسی حذف شود. هم‌چنین، جهت چهارم را بایستی از جهات فرجام‌خواهی دانست؛ یعنی صدور رأی مغایر، چه از دادگاه‌های مختلف و چه از دادگاه واحد، باید از جهات فرجام‌خواهی باشد، نه اعاده دادرسی. سوم، در جهات اعاده دادرسی چنان‌چه مبنای رأی دادگاه شهادت شهود یا سوگند باشد، چنان‌چه بعداً کذب این دلایل اثبات شود، در حال حاضر از طریق اعاده دادرسی نمی‌توان رأی ناعادلانه را نقض

کرد. بنابراین، پیش‌نهاد می‌شود که این خلأ قانونی برطرف شود و به سه جهت باقی‌مانده عبارت «چنان‌چه رأی دادگاه مستند به شهادت شهود و یا سوگند بوده که پس از صدور رأی به موجب تقسیم قضایی کذب آن ثابت شود» افزون شود. چهارم، اثبات تخلف قاضی صادرکنندهٔ حکم قطعی نیز چنان‌چه بیان‌گر ناعادلانه بودن حکم صادره باشد، بهتر است از جهات اعادهٔ دادرسی قلمداد شود.

برای برقراری چنین هم‌گونی در جهات اعادهٔ دادرسی بایستی به جهت هفتم مادهٔ ۴۲۶ این قید را افزود که «عمل کتمان اسناد و مدارک» باید توسط محکوم‌له و یا با تبانی او با دیگری صورت گرفته باشد. درنهایت، بایستی به انتهای ماده‌ای که جهات اعادهٔ دادرسی را احصا می‌کند، این بند اضافه شود: «در تمام جهات مذکور، اعادهٔ دادرسی در صورتی قابل قبول است که خواهان اعادهٔ دادرسی بدون هیچ‌گونه تقصیری نتوانسته از وجود جهت مذکور، قبل از این‌که رأی از اعتبار امر مختوم برخوردار شود، مطلع گردد».

پی‌نوشت‌ها

1. s'il a été prononcé sur chose non demandé.
2. s'il a été adjugé plus qu'il n'a été demandé.
3. si , dans un meme jugement , il y a des dispositions contraires.
4. le recours en révision n'est ouvert que pour l'une des causes suivantes: 1.s'il se révèle , après le jugement , que la decision a été surprise par la fraude de la partie au profit de laquelle elle a été rendue,
s'il a été jugé sur des attestations , témoignages ou serments judiciairement declarés Faux depuis le jugement.
5. s'il a été jugé sur des pièces reconnues ou judiciairement déclarées fausses depuis le jugement.
6. «... ۷، اگر بعد از صدور حکم اسناد و نوشتجاتی یافت شود که دلیل حقانیت درخواست‌کنندهٔ اعادهٔ دادرسی بوده و ثابت گردد که آن اسناد و نوشتجات را طرف مقابل مکتوم داشته یا باعث کتمان آن‌ها بوده» (بند ۷ مادهٔ ۵۹۲ قانون قدیم آیین دادرسی مدنی).
7. si , depuis le jugement , il a été recouvré des pieces décisives qui avaient été par le fait d'une autre partie.
8. S'ila été jugé sur des attestations , temoignages ou serments judiciairement declares faux depuis le jugement.

کتاب‌نامه

- امامی، سیدحسین (۱۳۷۴)، حقوق مدنی، ج ۶، تهران: اسلامیه.
- حیاتی، علی‌عباس (۱۳۹۳)، آیین دادرسی مدنی، ج ۲، تهران: میزان.
- حیاتی، علی‌عباس (۱۳۹۴)، اعاده دادرسی در امور مدنی در حقوق ایران و فرانسه، تهران: میزان.
- حیاتی، علی‌عباس (۱۳۹۵)، آیین دادرسی مدنی در نظم حقوقی کنونی، تهران: میزان.
- شمس، عبدالله (۱۳۸۰)، آیین دادرسی مدنی، ج ۲، تهران: میزان.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۶)، اعتبار امر قضاوت‌شده در دعوی مدنی، تهران: دادگستر.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۷)، قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی، تهران: دادگستر.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۰)، اثبات و دلیل اثبات، ج ۱، تهران: میزان.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۳)، اثبات و دلیل اثبات، ج ۲، تهران: میزان.
- کشاوری صدر، سیدمحمدعلی (۱۳۵۱)، تجدید رسیدگی، طرق فوق‌العاده رسیدگی در امور مدنی، تهران: دهخدا.
- متین‌دفتری، احمد (۱۳۴۲)، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، ج ۲، تهران: دانشگاه تهران.

Code de Procédure Civile (2015), *dalloz*, Paris.

D'ambra (1995), "Dominique", in: *encyc*, Dalloz, rep, pr. Civ.

Dutheillet, Lamonthezie (1963), *Bernard. Juris – classeur. Procédure civile. Requite civile – 6 é*, Dalloz, paris.

Glasson, Ernest-Désiré, René Morel, Albert Tissier (1929), *procédure civil*, T 3, Librairie du Recueil Sirey, paris.

Heron, J. (1991), *Droit Judiciaire Privé*, Paris: Montchrestien.